

پسند طبائع حساس و علاقه مندان علم و ادب بوده و بیشتر اهالی آن خطه، بالاخص جوانان بافهم و ذکا، بهره یاب شاگردی و مستفیض صحبت ادبی او بوده خورد و کلان به علم و فضل و دانشمندی او اقرار داشتند و احترام او را لازم میدانستند. تاریخ روز سه شنبه هفده جمادی الثانی ۱۳۶۷ مطابق ۷ ثور ۱۳۲۷ باثر مرضی که از چندی برایش عاید شده بود در منزل شخصی خود بعمر ۷۹ داعی اجل را

لبیک گفته علاقه مندان شعر و ادب را متأثر و محزون ساخت. قرار مسموع مدیریت مطبوعات میمنه مجلس ترحیم بزرگی نسبت باین ضیاع اسفناک علمی و ادبی بشمولیت حاکم اعلی و اراکین آنسولا و جمعی از فضلا و مشوبین آن مرحوم تشکیل داده بدعای مغفرت و بیاد بودش پیر داختمند (الله وانا الیه راجعون)

چون آثارش حلیه طبع نبوشیده برخی از آن که بصورت پراکنده در یادداشت های بنده وجود داشت اینک باقطعه که در تاریخ وفاتش از طبع فاتر نشأت نموده مننگارم و بقیه دارم نو بسند گمان همشهری آن مرحوم به تفصیل حالات و سوانح ادوار حیات و مقام علمی و ادبی و ذکر آثارش پیر داختمند بمضمون (آنچه از دیده رفت از دل رفت) از خاطر ها فراموش نسازند بسل همشهریان ادب پرورش بکوشند تا اثراتش از طرف بای ها و تجاران آنجا بزبور طبع آراسته گشته و مرور دهور از بین نرفته بذخائر علم و ادب مملکت بیفزاید.

الف : اشعار نادم :

غزل

(۱) دمی کزینجه مشاطه از رویت نقاب افتد
عجب نبود گسر آئینه زدست آفتاب افتد
بیای افکنند دل را گرچه چشمت شکوه کی زبید
ز قرطبی خودی از دست مستی گری کباب افتد

لب لعل تو هر که در سخن کوهرفشان کردد
مرا از دیده ای سیمین بدن یا قوت تاب افتد
چسان دل پای دارد قنمه بسنداز چشمت را
که گر شیر است چون خوراکش زمین آهو بخواب افتد

چو من صدنیم جان از یک تبسم میتوان کشتن

چه حاجت ترک من چین بر جبینت از عتاب افتد

براه شوق و صلت ای جوان پیرانه سر نادم

چو طفل اشک در هر گام بر رو از شتاب افتد

(۲) زدل نادیده من محو از خود رفتن است امشب

مگر از باغ وصلش نوبت گلچیدن است امشب

چراغ و شمع و مشعل نیست حاجت محفل ما را

ز عکس عارض دلدار روز روشن است امشب

چراغان فلک را دود آهم خیرم میسازد

بجانم شمع رخسار که آتش افکن است امشب

(۳) یافت آخر اشک من هم رنگی از لعل لبش

سعی چون سرشار افتد مطلبی نایاب نیست

ترک چشمت گر چه بیبک است عذرش خواسته است

کما ینمثل مشهور باشید مست را آداب نیست

قطعه تاریخ :

عندلیب خوشنویای میمنه

صاحب افضال و اخلاق و خرد

شاعر مفلح که بودی باطنش

پرز قیص و خالی از حسد

پیر مرد صاحب فکر جوان مع علوم

اسرا می سان منظور چشم نیک و بد

نادم شیوا زبان خوش بیان

آنکه اوصافش بود بیرون زحد

هفده ماه جمادی دوم

طائر روحش بر آمد از جسد

رفت اندر سن هفتاد و نهم

سوی گلزار فرح بخش ابد

اهل معنی همچو خامه از صر بر

از غمش فریاد از دل م کشد

شد دوات از فرقتش دوده نشین

خامه خون پیوسته گریان میکند

از برایش مغفرت با چشم تر

خواسته هر فردی ز الله الصمد

سال فوتش را رقم کردم خلیل

(لطف ایزد در بهشتش جادهد)

۱۳۶۷ هـ ق

محمد ابراهیم خلیل